

فلسفه

تأملی در مسائل کلان معرفت شناختی باستان‌شناسی

دکتر حکمت الله ملاصالحی

چکیده:

مراد از معرفت شناختی باستان‌شناختی یا «آرکئولوژی»، نقدها، تحلیل‌ها، داوری‌ها و ارزیابی‌های معرفت‌شناسانه پیرامون رشته، حرفه و دانشی خاص است که مدعی جراحی، کاوش، کشف، گردآوری و معرفی میراث آثار و ائصال، پیشینه، سابقه و گذشته تاریخی، فرهنگی و اجتماعی بشر و همچنین شناخت فرهنگ‌ها، جامعه‌ها و مدنیت‌های مفقود، متروک و منقرض گذشته است.

باستان‌شناسی یا «آرکئولوژی» به این معنا پس از بیش از دو سده کندن و کاویدن، مشاهده و مطالعه، اندوختن و آموختن، تجربه، تمرین و ممارست اکنون به صورت حجم عظیمی از متن‌ها و منابع‌ها، مفهوم‌ها و گزاره‌ها، مشرب‌ها و منظرها درآمده است.

ارزیابی، نقد، تحلیل و داوری زمینه‌ها، بنیان‌ها، مواد، مصالح و عناصری که معماری موجودیت «دیدالی» باستان‌شناسی به صورت رشته، حرفه و دانشی چندرگه (Polygenic)، چندریختاری (Polyform) و چندگون (Maltifarious) بر آن‌ها نهاده، به‌پا و بنا شده؛ پاره‌ای از مسئله‌ها و موضوعات کلان و کلیدی معرفت‌شناختی باستان‌شناسی را شامل می‌شوند که در این مقاله به اشاره و اجمال به آن‌ها پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: معرفت‌شناسی، آرکئولوژی (دیرینه‌شناسی)، باستان‌شناسی، آرخه، لوگوس، آرختون).

مقدمه:

معرفت شناختی باستان‌شناسی همچون که معرفت شناختی هیچ رشته و دانشی مآلاً و به ضرورت از تبار و خانواده آن رشته و دانش نیست.

معرفت شناختی باستان‌شناسی حتی نوعی «علم به علم» به مفهوم خاص آن چنانکه روانشناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و آرکئولوژی علم نیز نیست.

معرفت شناختی باستان‌شناسی آنگونه که برخی به خطا پنداشته‌اند جنبه و شاخه‌ای از باستان‌شناسی نظری نیز نیست. باستان‌شناسی نظری شاخه و پیکره‌ای از معماری حجیم چندگون و چندرگه باستان‌شناسی بوده، مواد، مصالح و عناصر آن نیز به مقدار زیاد فراهم آمده از همان مواد، مصالح و عناصری است که معماری موجودیت باستان‌شناسی را تشکیل داده و به وجود آورده‌اند. هرچند طی دهه‌های اخیر به ویژه در محافل باستان‌شناسی غرب، باستان‌شناسان کوشیده‌اند خود، معرفت‌شناسان رشته، حرفه و دانش خود باشند و از مفهوم باستان‌شناسی نظری نیز تلویحاً معرفت‌شناسی را افاده کرده و آن را به معنای عام و جامع تر به کار برده‌اند؛ لیکن

واقعیت آن است که معرفت‌شناسی، معرفت‌شناسی است و باستان‌شناسی نیز باستان‌شناسی. آن یک، شاخه‌ای از فلسفه، خاصه فلسفه تحلیلی بوده و این یک، متعلق به تیره و رگه‌ای از دانش‌ها و رشته‌های علمی. به‌رغم آن که بین اهل فلسفه، معرفت و دانش نه در علم و علمی بودن این اتفاق نظر تام وجود داشته و نه در فلسفی بودن آن اجماع عام.

اینکه باستان‌شناسی چه هست و چه نیست؟ یا آنکه چه اندازه به اعتبار و وثاقت معرفتی اطلاعات، دانستنی‌ها، افق‌ها و مناظری که باستان‌شناسان از تاریخ، انسان، پیشینه و سابقه تاریخی، فرهنگی و اجتماعی آدمیان به روی اندیشه و خرد ما گشوده‌اند می‌توان اطمینان کرد و اعتقاد ورزید؟ یا حتی این پرسش که آیا گذشته‌ای وجود دارد که باستان‌شناسان مدعی کشف و نیش و شناخت و فهم و معرفی آن هستند؟ یا آنکه چه اندازه به حقیقت، گذشته شناختنی و تا کجا فهمیدنی است؟ و یا اساساً عینک مشاهدات، کلنگ کشف و دلو کاوش آثار و ائقال و رسوبات و بقایای ناقص و قاصر و صامت نهشته و انباشته در بستر لایه‌ها و متعلق و منسوب به فرهنگها، مدنیت‌ها و جامعه‌های مفقود و متروک و

آن. حتی مراد از مفهوم معرفت‌شناختی باستان‌شناسی طرح و ترسیم و بنای نوعی باستان‌شناسی فلسفی نیز نیست. باستان‌شناسی فلسفی خود، مثنوی مطول و حدیث مفصل دیگری است بیرون از حد و حیطة این قلم. مباحث این مقاله نیز بیشتر خصلت مدخل و مقدمه داشته و بر طرح مسئله‌ها و موضوعات کلان و کلیدی معرفت‌شناختی باستان‌شناسی تاکید می‌ورزد تا نقد و تحلیل و جراحی جزء به جزء آنها.

سبک و سیاق برخورد ما با مسئله‌ها و موضوعات مطرح شده؛ هرچند ممکن است به ظاهر غیرمتعارف و پارادوکس‌گونه به تصور آید لیکن ملهم از همان منظر آرکئولوژیک از واقعیت‌ها، رویدادها و اعیان و اشیاء است. یعنی همان شیوه و رویه‌ای که با عینک مشاهده، کلنگ و دلو باستان‌شناختی ساخت‌ها، شالوده‌ها و پی‌ها را می‌کاود و زمینه‌ها و لایه‌ها را می‌شکافد و معماری مواد و مصالح ذرونی آنها را جراحی و لایه‌نگاری کرده و سپس به بازسازی و بازآفرینی آنها می‌پردازد. اینکه می‌بینیم باستان‌شناسان خود، معرفت‌شناسان رشته و دانش خود بوده‌اند چندان تعجب برانگیز نیست. چرا که هم

منقرض می‌توان به نوعی آگاهی، معرفت و فهم از سرچشمه‌ها، خاستگاه‌ها و مبداء‌ها یعنی «آرخه»های مفقود (lost archai)^(۱) و معناها و محتواها یا «لوگوس»های مفقود (Lost Logos) دست یافت؟ و مسئله‌های خرد و کلان بسیار دیگر از این دست یا نقدها، تحلیل‌ها و داوری‌هایی که طی دهه‌های اخیر در محافل باستان‌شناسی غرب شاهد بوده‌ایم، اغلب باستان‌شناسان نظری رامی‌بینیم که بر مقام و مسند معرفت‌شناسان نشسته و کوشیده‌اند از منظر معرفت‌شناختی و به شیوه معرفت‌شناسانه، موجودیت و ماهیت باستان‌شناسی را به صورت یک رشته و دانش در عرصه و قلمرو دیگر رشته‌ها و دانش‌ها بکاوند و بشناسند و بفهمند و معرفی کنند. شاید یکی از علل خلط باستان‌شناسی نظری با معرفت‌شناختی باستان‌شناسی، همین حرکت، کنش و کشش خودجوش و بنیاد باستان‌شناسان بوده که کوشیده‌اند خود، معرفت‌شناسان رشته، حرفه و دانش خود باشند.

مراد ما از معرفت‌شناختی باستان‌شناسی در این گفتار، «آرکئولوژی» یا باستان‌شناسی به مثابه یک رشته، حرفه و دانش دانشگاهی است نه «آرکئولوژی» یا دیرینه‌شناسی به مفهوم فلسفی تر و فوکویی

رویگرد و رجوع آرکئولوژیک به تاریخ، انسان و زمان یا اساساً هر واقعیت، پدیده و رویدادی مستعد رشد و رویش نوعی منظر معرفت‌کاوانه از مسئله‌ها و موضوعات مورد مطالعه بوده و هم آنکه روش‌ها و راهکارهای شالوده‌شکن و شالوده‌پرداز آن مساعدت‌دها و داوری‌های معرفت‌شناسانه.

مسئله یکم:

«آرکئولوژی» (باستان‌شناسی یا دیرینه‌شناسی)؟
اشتراک در لفظ و تفاوت در معنا:

باستان‌شناسی و دیرینه‌شناسی ترجمه فارسی، معادل و انتخاب هوشمندانه‌ای است که اهل نظر و قلم جامعه ما برای مفهوم هلنی تبار «آرکئولوژی» وضع کرده‌اند. از ترکیب و ریشه‌های هلنی واژه «آرکئولوژی» چنین استنباط می‌شود که با اصطلاحی مواجه هستیم گران‌معنا، بی‌همتا و ترجمه‌ناپذیر. تصادفی نیست که متفکران باختر زمینی نیز پس از استخراج دوباره آن از بستر فرهنگ، اندیشه و زبان عهد باستان هلنی بدون آن‌که معادلی برایش بیابند و بگزینند، با همان ترکیب باستانی یونانی، متناسب با زبان‌های لاتینی تبار اروپایی آن را به کار برده‌اند. هرچند پس از کشف و استخراج دوباره،

اصطلاح «آرکئولوژی» در جوامع اروپایی و زبان‌های لاتینی تبار نخست به رشته، حرفه و دانشی خاص که مدعی کشف و نبش و گردآوری و داوری و معرفی میراث آثار، ائقال، پیشینه و سابقه تاریخی ملت‌ها و فرهنگ‌های مفقود و مدفون و منقرض هست، اطلاق شد و اکنون نیز در سطح جامعه جهانی به همین معنا شناخته شده و شهره است، لیکن طی دهه‌های اخیر هم اهل فلسفه و محافل تاریخ علم و معرفت‌شناختی و هم نظریه پردازان باستان‌شناسی در غرب اذعان و تاکید ورزیده‌اند که «آرکئولوژی» مفهومی گران‌معنا، فلسفی، توبرتو و غنی‌تر از آن است که پیشتر تصور می‌شد. به متون و آثار فلسفی، معرفت‌شناختی و همچنین برخی منابع مربوط به باستان‌شناسی نظری دهه‌های اخیر که مراجعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم هم اهل فلسفه و مورخان علم و معرفت و هم نظریه پردازان باستان‌شناسی مفهوم «آرکئولوژی» را به معنای وسیع، جامع و کلی‌تر که هم بار فلسفی و معرفت‌شناختی و هم بار نظری غنی و عمیق‌تر دارد، به کار برده‌اند. اهل فکر، فلسفه و قلم جامعه ما نیز طی سال‌های اخیر برای آنکه مفهوم «آرکئولوژی» به معنای فلسفی، جامع و کلی‌تر آن با «آرکئولوژی»

نخست آمده، احتمالاً می‌بایست با همین «آرخه» هلنی هم ریشه بوده باشد.

برخی معانی لفظی یا لغوی آرخه که اغلب در فرهنگ لغات و اصطلاحات تخصصی و غیر تخصصی هلنی و لاتینی ذکر و مندرج شده به فارسی چنین‌اند: نخست، منشاء، مبداء، خاستگاه، سرچشمه، سرآغاز، بدایت، نهایت، علت، اصل، قاعده مبنا و... در انجیل یوحنا واژه «آرخه» با واژه «تئوس» (خداوند) و «لوگوس» یعنی «کلمه»، «عقل کل» و «خرد جاودان» هم طراز و هم عرض آمده‌است. لیکن باید توجه داشت که معانی عرف، لفظی و لغوی مفاهیم کلیدی از این دست ما را از شناخت و فهم عمیق و جامع تر آنها باز ندارد.

مارتین هایدگر^(۲) مفهوم «آرخه» را با قدرت و اقتدار مرتبط می‌داند که هم به لحاظ معنایی و هم از جنبه واژگانی چنین ارتباطی را در زبان هلنی می‌توان مشاهده کرد.

مفهوم «آرخئون» که به معنای باستانی، دیرینه، کهن، اثر و نشانه آمده، از همین ریشه واژه «آرخه» اخذ شده است. همین‌طور واژه «هستی» یا هیپارکسیس (Hyparxis) و همچنین بودن یا هیپارخو (Hyparkho, Hyparkhein) نیز از «آرخه»

یعنی باستان‌شناسی به معنای رشته، حرفه و دانش خاص دانشگاهی خلط نشود، اصطلاح جدید دیرینه‌شناسی را ترجمه و معادل فارسی آن وضع کرده و گزیده‌اند.

ترکیب، صورت و ساخت هلنی مفهوم «آرکنولوژی» را که تجزیه، ریشه‌یابی و معنای کاوی می‌کنیم، با سه مفهوم کلان و کلیدی مواجه می‌شویم که هم تعریف باستان‌شناسی را به مثابه یک رشته و دانش می‌توان از آن کشف و استخراج کرد، هم آنکه معنای عمیق فلسفی و معرفت‌شناختی تر را از آن اخذ و افاده نمود.

«آرخه» (arche)، «آرخئون» (archaeon) و «لوگوس» (logos) سه «ریشه واژه‌ای» هستند که مفهوم «آرکنولوژی» از آن برآمده است.

«آرخه»، یک مفهوم قبل سقراطی است با سابقه و پیشینه بسیار غنی در اندیشه، زبان، هستی‌نگری و وجودشناسی حکیمان هلنی پیش از سقراط به لحاظ معنایی. در دوره‌های بعد هم در میان فیلسوفان بعد سقراطی یونان و هم آنکه در اندیشه، کلام، ایمان و معنویت مسیحی، آرخه، با بار معنایی فلسفی، قدسی و الهی‌تر به کار برده شده است. در گویش طبری نیز چنانکه در گویش اکنون مازندرانی «آرکه» که به معنای آغاز و

تراویده است. از این منظر که به مفهوم «آرخه» نگاه کرده و می‌اندیشیم، بودن، اساساً یعنی بودن در ظل و در نسبت با «آرخه» یعنی بامبداء و منشاء.

ریشه واژه «لوگوس» نیز از مفاهیم کلیدی، غنی و گران‌معنای دیگر هلنی است. تصور نمی‌کنم در تاریخ، فرهنگ، اندیشه و زبان عهد باستان هلنی هم به لحاظ کاربرد، کثرت مشقات و هم غنای معنا واژه دیگری را بتوان یافت که هم‌سنگ و هم‌طراز آن باشد. این واژه نیز در انجیل یوحنا با بار قدسی و معنوی عمیق تری دوباره مطرح می‌شود.

با همین واژه، ارسطو^(۳) کوشیده جنبه‌های انسانی و وجوه تمایز و تفاوت انسان بودن آدمی را از دیگر جانوران بکاود و بیابد و تعریف کند. ارسطو از اصطلاحی در تعریف انسان بهره گرفته که هرچه زمان بر تعریف او می‌گذرد به اهمیت و امتیاز آن دست‌کم به لحاظ فلسفی بر دیگر تعریف‌ها و تعبیرها بیشتر پی برده‌ایم.

در حیطه کار و صلاحیت این مقاله نیست که در ریشه‌یابی، تبارشناسی و معناکاوی فلسفی و زبان‌شناسی و تحلیلی و عمیق‌تر ریشه واژه‌های کلان و کلیدی «آرخه» و «لوگوس» وارد حوزه فلسفه، زبان‌شناسی و معرفت‌شناسی بشود. در اینجا

تنها به شماری از معانی لفظی لغوی و کلیدی که فرهنگ اصطلاحات هلنی و غیرهلنی در مورد «لوگوس» ذکر و درج کرده‌اند اشاره می‌کنیم: نطق، منطق، سخن، زبان، بیان، کلمه، کلام، دلیل، علت، معنا، حقیقت، حق و...

مسئله اساسی که اینک پیش‌روست این است که برای پرهیز از مغالطه و مصون ماندن از خلط اشتراک لفظ‌ها و افتراق معناها مشخص کنیم مراد ما از مفهوم معرفت‌شناسی «آرکتولوژی» کدام «آرکتولوژی» است؟ باستان‌شناسی به مثابه رشته، حرفه و دانشی خاص؟ یادیرینه‌شناسی به معنای معرفت‌شناختی و فلسفی‌تر آن؟ یا «آرکتولوژی» به تعبیر فوکویبی آن به منزله نوعی تحول و انقلاب بزرگ آرکتولوژیک (دیرینه‌شناسانه) در نظام دانایی بشر جهان مدرن، اندیشه، آگاهی، منظر و مدنیت مدرنیته از عالم و آدم یا حتی هر واقعیت و رویدادی؟

با توجه و اتکاء به ریشه - واژه‌های هلنی آرکتولوژی چهار مفهوم کلی را از آن می‌توان استنباط و استخراج کرد:

- نخست «آرکتولوژی» به مثابه نوعی حرکت، کنش، کشش و کنجکاوی عمیقاً بشری که هم معطوف به «آرخه» یعنی مبداء،

و کلی همیشه وجود داشته، لیکن در دوران جدید بار قدسی، آیینی، اسطوره‌ای و وحیانی خود را از کف داده و به صورت و معنای علمی و تجربی تر ظهور کرده است. وقتی با تعمق، تأمل و تمرکز بیشتر فرهنگ، اندیشه و ذائقه سده‌های عهد رنسانس و روشنگری باختر زمینی را در دوران جدید مورد مطالعه قرار می‌دهیم، متوجه می‌شویم که چه اندازه شرایط جدید تاریخی و عالم مدرن با نوعی رویکرد و رجوع همه جانبه «آرکئولوژیک» یعنی ذائقه و نگاه باستان‌شناسانه به تاریخ، زمان، انسان، ماده، هستی و حیات یا اساساً هر واقعیت و رویدادی افتتاح و آغاز شده است.

-طی دهه‌های اخیر از اصطلاح «آرکئولوژی» در محافل فکری و معرفت‌شناختی غرب معانی فلسفی و معرفت‌کاوانه‌تر نیز افاده شده است. تا آنجا که به صورت نوعی نظام معرفت‌شناختی در میان اهل فلسفه و دانش و معرفت مطرح شده است. چنانکه پیشتر نیز یادآور شدیم، مفهوم «آرکئولوژی» به تعبیر فوکویبی آن تحول و انقلابی بنیادی بوده که در نظام دانایی، اندیشه، آگاهی، منظر و مدنیت بشر مدرن و مدرنیته به وقوع پیوسته است. در اینجا نه مجال و نه در صلاحیت این گفتار

منشاء، خاستگاه، بدایت و نهایت «چیزها» بوده و هم رجوع به «لوگوس» یعنی معنا، منطق، دلیل، علت، حقیقت، معرفت و مبنای هر واقعیت، پدیده، رویداد یا سابقه و پیشینه هر اثری یا «آرخئون» دارد. از این منظر که به مفهوم «آرکئولوژی» و ریشه - واژه‌هایی که آن را ترکیب و صورت بخشیده‌اند می‌نگریم و می‌اندیشیم، متوجه می‌شویم چه اندازه «آرکئولوژی» با انسان بودن آدمی و کنش‌ها و کنش‌های بنیادی او در پیچیده است. به این معنا هر انسانی در قرارگاه وجودی انسان بودن خویش یک «آرکئولوگ» (archaeologos) است. یعنی همواره به صور و از مناظر مختلف در نسبت با آرخه و لوگوس بوده و همواره هستی او معطوف به «آرخه» و «لوگوس» است. باستان‌شناسی به صورت یک رشته و دانش به معنای معاصر آن تنها جلوه‌ای از چنین حرکت و کنش و کنش و رجوع به «آرخه» و «لوگوس» می‌تواند تعریف و فهمیده شود. اندیشه، آگاهی، کنجکاوی‌های معرفتی و کنش‌ها و کنش‌های ذوقی ما اساساً در ارتباط، اتصال و ظل «آرخه» و «لوگوس» تنفس کرده و می‌زید و می‌بالد و شکوفا می‌شود و به بار می‌نشیند. در نتیجه «آرکئولوژی» به این معنا و مفهوم جامع، عام

است که به نقد و داوری تعبیرها و تفسیرهای فوکویبی از مفهوم «آرکئولوژی» دامن زده شود. لیکن واقعیت این است که «آرکئولوژی» یا دیرینه‌شناسی در اندیشه و آثار میشل فوکو از مفاهیم بسیار کلیدی است. تصادفی نیست که مهمترین آثار او با محوریت همین مفهوم به چاپ رسیده و منتشر شده است.^(۴)

آنچه که جالب توجه است این است که طرز تلقی، استنباط و فهم فوکو^(۵) حتی از «آرکئولوژی» یعنی باستان‌شناسی به مثابه یک رشته، حرفه و دانش، فلسفی، معرفت‌کاوانه و عمیق‌تر از استنباط و فهم بسیاری از نظریه پردازان باستان‌شناسی و باستان‌شناسان بوده است. این امر مبین این واقعیت نیز هست که چه‌اندازه باستان‌شناسان یا اساساً عالمان هر رشته علمی برای حصول به فهمی فلسفی، معرفت‌کاوانه، جامع و عمیق‌تر از معماری موجودیت و خصلت‌های بنیادی رشته و دانش خویش به فلسفه، معرفت‌شناسی و افق‌ها و مناظری که فیلسوفان علم و معرفت‌شناسان به روی آنها گشوده‌اند نیاز جدی دارند.

- «آرکئولوژی» یا باستان‌شناسی به صورت یک رشته، حرفه و دانش آنگونه که نخست در اروپای غربی تگون و تشکل پذیرفت و

پدیدار شد و سپس در سطح جامعه جهانی در میان ملت‌ها و فرهنگ‌های دیگر، طی سده‌های اخیر توسعه یافته و ابعاد جهانی به خود گرفته هم در محافل دانشگاهی و نخبگان جامعه جهانی و هم در سطح قشرها و گروه‌های متوسط اجتماعی شهره و شناخته شده‌تر از جنبه‌های دیگر که بیشتر اشاره کردیم بوده است. باستان‌شناسی از این منظر و به این معنا رشته، حرفه و دانشی است نوین‌یاد که دوران صباوت خود را به سر می‌کند. این رشته و دانش اکنون مدعی کشف، نبش و گردآوری لایه‌به‌لایه میراث آثار فرهنگ‌ها و ملت‌ها و فرآیندها و دوره‌های تاریخی است که بر آدمی گذشته است. همچنین باستان‌شناسی و باستان‌شناسان طی دهه‌های اخیر مدعی و مشتاق داوری و دسترسی به بازسازی فرهنگ‌ها، جامعه‌ها و مدنیت‌های مفقود و متروک و منقرض گذشته نیز بوده‌اند. مراد ما از معرفت‌شناسی باستان‌شناسی و سلسله گفتارهایی که در پی خواهد آمد به همین معناست.

- باستان‌شناسی به مفهوم مدرن و همچنین معاصر هم نوعی روش کاویدن، شکافتن، شکستن، تجزیه و لایه‌انگاری جزء به جزء جسم و جسد، ساخت‌ها و شالوده‌ها و

همچنین بازسازی و بازآفرینی آن‌ها نیز بوده است. روش باستان‌شناسانه اکنون در میان بسیاری از رشته‌ها و دانش‌ها تجربی کاربرد داشته تا آنجا که گویی همه رشته‌ها و دانش‌ها مشتاق نوعی رویکرد و نگاه «آرکئولوژیک» به موضوعات مورد پژوهش و مطالعه خود هستند. تصادفی نیست که می‌بینیم کم و بیش همه رشته‌ها و دانش‌ها در تکاپوی تأسیس و بنای موزه‌ای برای یافته‌ها، داده‌ها و شواهد مورد مشاهده و مطالعه خود برآمده و تلاش کرده‌اند باستان‌شناسانه و باستان‌کاوانه سابقه و پیشینه موضوعات خود را بکاوند و بشناسند و بفهمند و معرفی کنند.

مسئله کلان دوم:

چرا باستان‌شناسی؟

این مسئله حجم عظیمی از مسئله‌های خرد و کلان دیگر را در پی دارد که هم از جنبه تاریخی می‌بایست غوررسی بشوند هم به لحاظ فلسفی، خاصه فلسفه تاریخ و معرفت‌شناختی تفحص می‌طلبند. جنبه‌های تاریخی مسئله، مربوط می‌شود به چگونگی صور ابتدایی ترکند و کاوها و مناظر احتمالاً باستان‌شناسانه که به‌طور مقطعی و گاه به تصادف در میان برخی جوامع عهد باستان و

میانه اعم از مصری، آشوری، چینی، هلنی، رومی، مسیحی، اسلامی و... امثالهم مطرح می‌شده و وجود داشته است. همچنین چگونگی فرآیند تکون و مراحل رشد و بسط باستان‌شناسی به مفهوم و صورت کاملاً جدید آن در باختر زمین پس از سده‌های رنسانس و روشنگری و سپس توسعه و تداول آن در میان دیگر فرهنگها و ملت‌های معاصر در سطح جامعه جهانی به لحاظ تاریخی کاملاً قابل بررسی است. جنبه‌های تاریخی مسئله را اغلب باستان‌شناسانی که تمایل به تدوین و نگارش چگونگی تاریخ تکون و تداوم و توسعه رشته، حرفه و دانش باستان‌شناسی داشته‌اند هم به صورت عام و کلی‌نگرانه مورد تفحص، نقد و داوری قرار داده‌اند، هم آنکه آن را به صورت خاص، منطقه‌ای و حوزه‌ای که مربوط می‌شود به چگونگی شرایط، زمینه‌ها و فرآیند رشد و بسط باستان‌شناسی در منطقه، حوزه و در میان ملت و فرهنگی خاص آن را تدوین کرده و نگاه‌شده‌اند. به متون و منابع همین یک سده اخیر باستان‌شناسی که رجوع می‌کنیم، متوجه می‌شویم که چه اندازه باستان‌شناسان خود مورخان حرفه، رشته و دانش خویش نیز بوده‌اند.

تفحص در جنبه‌های فلسفی و معرفت

کاوانه تر کشف و جراحی باستان‌شناسانه تاریخ در دوران جدید تاریخ غرب، دشوار، پیچیده و اغلب مناقشه برانگیزتر از جنبه‌های تاریخی مسئله بوده است. تصادفی نیست که باستان‌شناسان آن اندازه که به جنبه‌های تاریخی پیدایش باستان‌شناسی حساس بوده‌اند به جنبه‌های فلسفی مسئله چندان عنایت و التفاتی نداشته‌اند.

- چه زلزله‌هایی به راستی در زیر لایه‌های ارض تاریخ، فرهنگ، اندیشه و خرد باختر زمینی پس از سده‌های رنسانس به وقوع پیوست که به رجوع، کشف و جراحی لایه به لایه باستان‌شناسانه تاریخ انجامید؟

- در درون چه فضایی باستان‌شناسی به صورت و معنای نوین آن بنیاد یافت؟

- باستان‌شناسی و منظر باستان‌شناسانه از تاریخ، زمان، انسان و سابقه تاریخی بشر فرآورده کدام فرهنگ، اندیشه و عقلانیتی بوده است؟

- کدام باده‌ی معنا از جام وجود بشر جهان مدرن تهی شد که این چنین پرهزینه و عمرخوار، شتابناک و بی‌قرار می‌کوشد با کشف و نبش و گردآوری لایه به لایه جام‌های شکسته تقدیر تاریخی خود را معنا کند؟

- چه روح، ایمان و معنویتی را بشر عالم مدرن

و معاصر از کف داده که اینچنین جسم و جسد سنت و میراث خویش را می‌کاود و در موزه‌ها گرد آورده و به تماشا می‌نهد تا هویت از کف رفته خود را با اتکاء و التجاء به آن معنا کند؟ و شمار بسیار مسئله‌ها و موضوعات مهم دیگر از این دست همه مربوط می‌شوند به جنبه‌های فلسفی و معرفت‌شناختی‌تر رویکرد و کشف باستان‌شناسانه تاریخ در عالم جدید.

یک نگاه با بصیرت و خرد به توفان امواج انسانی برآمده و برخاسته از هر قومیت و ملیت، زیستگاه مدنی و معنوی، سطح و صنف، جنس و سن، فکر و فرهنگی که بی‌وقفه به سوی هزاران موزه خرد و کلان باستان‌شناسی و غیر باستان‌شناسی و محوطه‌ها، مکان‌ها و بناهای باستانی در سطح جامعه جهانی به حرکت آمده و حجم عظیم اطلاعات، منابع و متونی که در همین دو سده اخیر باستان‌شناسان در اختیار خاص و عام نهاده و افق‌ها و مناظری که از چگونگی فرآیند تاریخ، فرهنگ پیشینه و سابقه تاریخی بشر به روی ذوق و ذائقه، اندیشه و خرد، فرهنگ و زندگی بشر عالم مدرن گشوده‌اند، کافی است ما را متقاعد کند که باستان‌شناسان چه محشر عظیمی را در تاریخ به پا کرده‌اند و چه اندازه باستان‌شناسی

پیشرفت، ربط وثیق با فلسفه پیدایش باستان‌شناسی و رویکرد باستان‌شناسانه دارد. «به گفته او: انسان از اصل و منشایی که ممکن بود وی را با وجود خودش هم عصر و همزمان سازد، گسیخته است: در میان همه اشیاء و اموری که در زمان زاده شده و بی‌شک در زمان هم می‌میرند انسان به صورت گسیخته از اصل و منشاء پیشاپیش موجود است.»^(۶)

فلسفه باستان‌شناسی، فلسفه کشف و نبش «آرخه‌ها» و «لوگوس»‌های متکثر و مفقودی (Lost archai, Lost Logoi) است که انسان عالم مدرن می‌کوشد با اتکاء و التجاء به جسم و جسدشان یعنی "تا، آرخئا" (ta archaea) به باده‌ای از معنا دست یابد. واقعیت این است که دست‌کم باستان‌شناسی آنگونه که اکنون دوران صباوت خود را تجربه می‌کند، چنین است؛ لیکن اینکه در آینده چه مسیری را خواهد پیمود هیچ نمی‌دانیم.

اکنون جعبه جادوی جسم و جسد میراث ملت‌ها، پیشینه فرهنگ‌ها، سابقه جامعه‌ها با کشف و جراحی باستان‌شناسانه تاریخ، گشوده به روی بشر عالم مدرن و زمانه ما است. واقعیت این است هیچ دوره‌ای، تمدنی، تاریخی، جامعه و فرهنگی را

وجدان ملتها و فرهنگها را تسخیر کرده است.

طی دهه‌های اخیر، هم اهل فلسفه، هم فیلسوفان تاریخ و مورخان دانش و معرفت و همچنین شماری از نظریه‌پردازان رشته و دانش باستان‌شناسی، بیش از گذشته به این نکته تاکید ورزیده‌اند که «آرکئولوژی» بیش از یک حرفه، رشته و دانش خاص، یک تحول، رویکرد و رویداد مرزی و مهم شرایط جدید تاریخی بوده است. اکنون باستان‌شناسی و رویکرد «آرکئولوژیک» یا باستان‌شناسانه در عالم مدرن و جوامع معاصر به صورت نوعی فرهنگ، ذائقه و تجربه فرهنگی در سطح جامعه جهانی درآمده است. گویی هر اندازه مدرن‌تر زیسته و تقدیر تاریخی خود را مدرن‌تر تجربه کرده و از گذشته، سنت، پیشینه و میراث خویش شتابناک‌تر فاصله گرفته و شقاق تاریخی را ژرف‌تر احساس کرده‌ایم به جسم و جسد روح از کف رفته سنت و میراث خود بیشتر دل‌بسته و به کشف و نبش و گردآوری آثار و ائقال تاریخ‌ها و فرهنگها و ملتها، جدی‌تر نیز اندیشیده‌ایم.

تلاش فوکو در یافتن ارتباط منطقی و توضیح عقلانی‌تر بین تمایلات قهقراگرایانه و باستان‌شناسانه انسان مدرن با اندیشه

در گذشته سراغ نداشته و نمی‌شناسیم؛ آن‌گونه که در دوران جدید حتی مشکوک، محتمل و به ظاهر ساده و چشم‌گریز و بدوی‌ترین فرآورده و اثر دست و اندیشه و روان و رفتار و ذهن آدمی برای اندیشه و عقلانیت بی‌قرار باختر زمینی موضوعیت شناخت یافته باشد. وارد پیچ‌لاخ دیدالی و کوره‌پیچ‌ها و تیره راههای گذرناپذیر تاریخ شده‌ایم. میراث ملت‌ها و سنت‌ها، پیشینه تاریخ‌ها و سابقه فرهنگ‌ها، میراث عقلانیت، اندیشه و معرفتی است که آن را می‌کاود و می‌شکافد و آثار و ائقالش را در موزه‌های خود به تماشا می‌نهد. اکنون کلنگ و دلو باستان‌شناسی در کف همه ملت‌ها و فرهنگ‌هاست. لیکن اندیشه و عقلانیتی که آن را پرورده خیر.

مسئله سوم:

باستان‌شناسی چیست؟

از متخصصان رشته‌های علمی اغلب شنیده‌ایم، اذعان کنند که از رشته‌ها، دانش‌ها، حوزه‌های فکری و معرفتی که خارج از حیطه تخصص آنها بوده چیزی نمی‌دانند. چون با اصل‌ها و قاعده‌ها، عیارها و الگوها، روش‌ها و راهکارها یا نوع موضوعات، ماهیت مسئله‌ها، مواد، مصالح،

معماری مفاهیم و زبان آن علوم آشنا نیستند. اینکه اغلب تاکید شده که اساسی‌ترین شرط یک کار علمی این است که نخست بدانیم و بشناسیم و بفهمیم آن علم چگونه علمی است؟ موضوعاتش کدامند و از چه سنخ هستند؟ محدودیت‌ها و مزیت‌های معرفتی آن‌ها چگونه و در چه درجه و حدی است؟ یا آن‌که اطلاعات و آگاهی‌هایی که عالمان یک رشته علمی در اختیار ما می‌نهند و افق‌ها و مناظری که متفکران حوزه‌های مختلف فکری و معرفتی به روی اندیشه و خرد ما می‌گشایند چه اندازه به وثاقت و اعتبارشان می‌توان اطمینان کرد و اعتماد ورزید؟ و موارد مشابه دیگر از این دست، توصیه‌های به‌جا و سخن حق است که هم بار فلسفی دارند و هم نقد، تحلیل و داوری‌های معرفت‌کاوانه‌تر را می‌طلبند.

خطاست اگر چنین تصور شود که یک رشته، دانش یا مشرب فکری و منظر و باوری را با طرح و ترسیم و گردآوری و تدوین فهرستی از وصف‌ها و تعبیرها یا تعریف‌ها و تصویرهای له و علیه یا موافق و ناموافق که هربار عالمان و متخصصان این یا آن رشته و مشرب و منظر فکری هریک به اقتضای تجربیات و سطح آگاهی خود از دانش‌ها و شناخت‌ها و منظرها و باورهای

مختلف طرح و ترسیم و پیشنهاد کرده‌اند؛ می‌توان مدعی شد رشته و دانشی را فهمیده‌ایم. باستان‌شناسی را نیز به صورت یک رشته، حرفه و دانش چندرگه و چندگون نمی‌شود از چنین واقعیت‌هایی منتزع و مستثنی کرد.

برای فهم یک علم یا نظام فکری و معرفتی ما همواره به وصف‌ها و تعریف‌ها نیاز جدی داریم، لیکن تعریف‌ها و وصف‌ها، کاستی‌ها و ظرفیت‌های معرفتی خاص خود را دارند. برای آنکه بتوان به فهمی معرفت‌کاوانه و عمیق‌تر از معماری موجودیت یک رشته و دانش یا نظام فکری و اعتقادی دست یافت، ضرورت ایجاب می‌کند که به تحلیل درونی‌تر آن پرداخته بشود. به این معنا که معماری موجودیت آن‌را، اینکه بر چه زمینه‌ها و بنیان‌هایی پی‌نهاد، بنا و به‌پا شده و از چه نوع مواد، مصالح و عناصری موجودیت پذیرفته به همان شیوه «باستان‌شناسانه» لایه‌به‌لایه می‌بایست جراحی و لایه‌نگاری کرد و رگ و پیوند موضوعات مورد مطالعه، نوع مسئله‌ها، ساختمان زبان و مفاهیم یا کنش‌های زبانی و مفهومی و همچنین قابلیت و وثاقت معرفتی و روش‌شناسی آن‌را در بوته نقدها و تحلیل‌ها و داوری‌ها و

ارزیابی‌های معرفت‌شناسانه نهاد.

واقعیت این است که باستان‌شناسی به مفهومی که امروز می‌شناسیم و به صورتی که پس از سده‌های رنسانس در باختر زمین ظهور کرده و بنیاد پذیرفته و سپس در سطح جامعه جهانی، بین فرهنگها و ملت‌های دیگر توسعه یافته و متداول شده، در هیچ دوره‌ای مشابه‌اش را در گذشته سراغ نداشته و نمی‌شناسیم. همین‌طور پدیده موزه و رویکرد موزه‌ای به میراث سنت‌ها و فرهنگ‌ها؛ آنگونه که در عالم جدید و معاصر مطرح شده و بنیاد پذیرفته در گذشته حتی در سده عهد باستان هلنی مآبی و هلنی مشربی مشابه‌اش را تجربه نکرده‌ایم. اگر شرایط و تجربه جدید تاریخی، اگر اندیشه، عقلانیت، فرهنگ و مدنیت مدرنیته یک خصلت دارد که کمتر میتوان در آن تردید کرد، آن خصلت ظهور باستان‌شناسی و رجوع آرکئولوژیک و همچنین پدیده موزه و رویکرد موزه‌ای به جهان، تاریخ، انسان و یا حتی به هر واقعیت، پدیده و رویدادی بوده است.

با ظهور باستان‌شناسی و رویکرد باستان‌شناسانه وارد شبکه پیچیده و متراکمی از مراوده‌ها و گفتان‌های خاموش، صامت و یک‌سویه با گذشته و جسم و جسد میراث ملتها و آثار و انتقال تاریخ فرهنگها و

سنتها شده‌ایم.

باستان‌شناسی اکنون پیچ‌لاخی از تخصص‌ها، رشته‌ها و خرده رشته‌های خویشاوند و ناخویشاوند با معماری دیدالی حجیم و ضخیم و بنا و به‌پا شده از مواد، مصالح و عناصر همگون و ناهمگون و بنیاد پذیرفته بر زمینه‌ها و پی‌ها و تحولات تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، فکری، اعتقادی و حتی ذوقی گذشته و اکنون، قومی و بومی و ملی و منطقه‌ای و فراملی و قاره‌ای و بین‌المللی است.

باستان‌شناسی چه به لحاظ موضوع‌شناسی یعنی نوع موضوعات مورد مطالعه باستان‌شناسان و چه به لحاظ روش‌شناسی و همچنین نوع مسئله‌ها، فرضیه‌ها، تئوری‌ها، گزاره‌ها، گفتارها و هدف‌ها و مقصدها و چه از جنبه و جهت معرفتی یعنی نوع معرفت اعم از اطلاعات، آگاهی‌ها، افق‌ها و مناظری که باستان‌شناسان، پرهزینه و عمرخوار با کیمیاگری روی خاک به روی اندیشه، خرد، آگاهی و ذائقه بشر روزگار ما گشوده‌اند، رشته، حرفه و دانشی است چندرگه، چندگون، چندریخت، باز، پویا و بی‌قرار و مهار. معماری مفهومی و زبان اصطلاحات و همچنین چارچوب‌ها و

قالب‌های مفهومی‌ای که باستان‌شناسان بنا و به‌پا کرده و مواد و مصالح زبانی‌ای که نظام مفهومی باستان‌شناسی با آن پی‌نهاده و ساخته شده است، نه یک‌دست‌اند و نه آنکه از یک نوع و نه آنکه همیشه خویشاوند هم. آن‌ها اغلب چندرگه هستند و چندگون. هم صبغه و سیاق علمی دارند هم بار ذوقی، هم مدعی جامعیت‌اند، هم نقش فردانیت بر جبین دارند، هم بار عینی و تجربی بردوش می‌کشند و هم ذهنی و سوپژکتیو هستند.

رشد و بسط شتابناک باستان‌شناسی در سطح جامعه جهانی و رویش بی‌مهار صدها رشته و تخصص و حوزه و مشرب و مدخل همگون و ناهمگون به موازات هجوم بی‌وقفه کوهی از شواهد و قراین مکشوف و مشهود از بستر لایه‌ها و بافت‌های تاریخی و پیش از تاریخی در عرصه مطالعات و فعالیت‌های میدانی و غیرمیدانی باستان‌شناسان به موازات حجم عظیم متون و منابعی که در همین دو سده اخیر، باستان‌شناسی به میراث نهاده، سبب شده که بسیاری از باستان‌شناسان و دانشجویان که در رشته باستان‌شناسی آموزش می‌بینند هیچ اطلاعی و آشنایی جدی با شماری از خرده رشته‌ها، تخصص‌ها، مشرب‌ها و حوزه‌های باستان‌شناسی نداشته باشند. بین باستان

مدعی کاویدن و شناختن و فهمیدن آن هستند. اگر به راستی چنین گذشته‌ای وجود داشته و دارد به چه معنایی؟ یا آنکه اساساً چه اندازه گذشته، باستان‌شناسانه، شناختنی و چه اندازه فهمیدنی است؟ و تا چه حد می‌توان به مدعیات باستان‌شناسان در شناختن و فهمیدن گذشته و افق‌ها و مناظری که به روی ما گشوده‌اند اعتماد و اطمینان ورزید؟ و مسئله‌های بسیار دیگر از این دست که برای باستان‌شناسان اموری هستند بدیهی و مسلم، برای معرفت‌شناسان قابل‌نقداند و تحلیل و تفحص و داوری.

باستان‌شناسان اغلب مدعی هستند که بین شواهد و قراین مادی ناقص و قاصر و پراکنده‌ای که از بستر لایه‌ها و بافت‌های باستان‌شناختی می‌یابد و فرهنگ‌ها و جوامع منقرض و مفقود می‌توانند نوعی تناظر و تطابق منطقی و اصولی برقرار کرده و پلی از این سو به آن سو زده و رابطه‌ای مقبول و مطلوب برقرار کنند. لیکن معرفت‌شناسان و معرفت‌شناسی باستان‌شناسی هم قابلیت موضوعات یعنی داده‌های مکشوف و بوده‌های مفقود باستان‌شناسی و هم آنکه ظرفیت معرفتی و همچنین کارآیی روش‌های باستان‌شناسی را در توفیق و حصول به چنین هدف‌ها و مقصدهایی در بوته نقد و

شناسان نیز حتی اینکه باستان‌شناسی چه هست و چه نیست؟ موضوعات‌اش از چه سنخ موضوعاتی است؟ هدف‌ها و مقصدهایش کدام‌اند؟ روش‌ها و راهکارهایش از چه نوع روش‌های و راهکارهایی است؟ رابطه‌اش با حوزه‌ها و قلمروهای دیگر دانش‌ها و شناختها چگونه است؟ یا اینکه آیا باستان‌شناسی رشته و دانشی است طبیعی و تجربی یا آنکه برآمده از عالم انسانی و انسانیات و انسان‌شناختی و رشته‌های تاریخی؟ هیچ اتفاق نظر جدی وجود نداشته و مناقشه و جدال همچنان ادامه دارد.

معرفت‌شناسی باستان‌شناسی، جسارت ورود به چنین عالم پیچیده و گام نهادن در کوره پیچ‌ها و تیره‌راه‌های ناهموار، دشوار و درشتناک قلمرو باستان‌شناسی و کنش‌ها و فعالیت‌های میدانی و غیرمیدانی، تجربی و نظری یا عینی و ذهنی باستان‌شناسان است. معرفت‌شناسی باستان‌شناسی یعنی نقد، تحلیل، تفحص و پرسش از حتی مسلم‌ترین اصول و بدیهیات باستان‌شناسی. اگر برای باستان‌شناس گذشته واقعی است بدیهی و رویدادی مسلم، کاویدنی، شناختنی و فهمیدنی برای معرفت‌شناس اینک اساساً گذشته‌ای وجود دارد که باستان‌شناسان

تحلیل و تفحص و داوری‌های معرفت‌کاوانه نهاده و وثاقت و اعتبار معرفتی باستان‌شناسی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

مسئله چهارم:

چگونه باستان‌شناسی؟

بدون اتکاء به ابزارهای مناسب و اتخاذ رویه‌ها و روش‌های مشخص و انتخاب الگوها، نسخه‌ها، عیارها و راهکارهای متناسب با موضوعات و مسئله‌ها و فرضیه‌هایی که طرح می‌کنیم نمی‌توان دست به پژوهش با اصل و قاعده و ضابطه یا به اصطلاح روز علمی زد. هر اندازه ضد روش باشیم باز در میدان عمل متوجه خواهیم شد چه اندازه روش‌ها با دانش‌ها درمی‌پیچند؛ و تا چه حد متودولوژی از خصلت‌های بنیادی دانش جدید یا حتی نظام دانایی مدرن بوده است. باستان‌شناسان برای حصول به معرفت از گذشته و وصول به هدف‌ها و مقصدهای موردنظر و همچنین حل مسئله‌های خرد و کلان خود گشاده دست‌تر از عالمان بسیاری از رشته‌ها و دانش‌ها از تجربیات، دست‌آوردها، سنجه‌ها، عیارها، راهکارها و روش‌های علوم و معارف دیگر بهره‌برده و کمک‌طلبیده‌اند.

اکنون به لحاظ روش شناختی نیز باستان‌شناسی پیچ‌لاخی از شیوه‌ها، سبک‌ها، سیاق‌ها، قاعده‌ها، قالب‌ها و راهکارها و رویه‌های پژوهش همگون و ناهمگون است.

مشرّب‌های جدید باستان‌شناختی نیز از دهه‌های ۱۹۶۰ به این سو، خاصه در محافل باستان‌شناسی بریتانیا و ایالات متحده با محوریت تغییر، چرخش و به هدف و مقصد تحول در روش‌ها و رویه‌های پژوهشی به انگیزه هرچه ابژکتیو، تجربی، علمی و اثبات‌گراتر کردن مطالعات و مشاهدات باستان‌شناسی، طراحی و افتتاح شد.

اندیشه‌های انتقادی و نوع باستان‌شناسانی چون «دیوید کلارک»، «گلین دانیل»، «جوزف کالدول»، «والتر تایلور»، «لویس بینفورد» و متعاقباً دیگران مؤید چنین واقعیتی است. تاثیر عمیق که فیلسوفان علم و محافل معرفت‌شناختی به موازات اندیشه‌های عمیقاً انتقادی معرفت‌شناسان غربی طی دهه‌های اخیر بر مشرب‌های باستان‌شناسی نوگرا نهاده‌اند نیز واقعیتی است غیر قابل انکار.

منابع، متون و ادبیاتی که اکنون در ارتباط با روش‌شناسی باستان‌شناسی و تلاشی که باستان‌شناسان نظریه‌پرداز طی دهه‌های

آثارند و رد و نشان و رسوبات و بقایای فرایندها و حیات‌ها و فرهنگ‌ها و جامعه‌های منقرض و متروک و مفقود و مرده. باستان‌شناسان نیک می‌دانند که با عینک و کلنگ و دلو باستان‌شناسی که نمی‌توان حرکت، تغییر، توسعه، تداوم، تطور، تحول، رشد، بسیط، ذوق، ذائقه و خلاصه آنکه عاملان و فاعلانی که زمانی وجود داشته و می‌زیسته و فرهنگ می‌پرورده و سبک و سنت می‌آفریده و دیگر نیستند و منقرضند و مفقود نمی‌توان کاوید.

به رغم چنین شکاف‌ها و شقاق‌های موضوعی بین این اجساد و اجسام، آثار و انتقال مادی باستان‌شناختی و آن بوده‌های مفقود که نه در تور و غربال مشاهدات باستان‌شناسی می‌آیند و نه آنکه می‌توان در بوتهٔ آزمون‌شان نهاد و با ابزار تجربه به شکار و مهارشان رفت. با توجه به چنین واقعیتی آیا باز می‌توان از روش‌های تجربی یعنی مشاهده و آزمون در باستان‌شناسی آنگونه که باستان‌شناسی جدیدالمشرب دهه‌های ۱۹۶۰ به بعد بر آن تاکید ورزیده‌اند، سخن گفت.

به درستی تا کجا و تا چه حد روش‌های باستان‌شناسی تجربی بوده و شواهد و قراین و یا اساساً موضوعات مورد مطالعه باستان

اخیر در طرح و ترسیم و ارائه پیشنهاد راه حل‌های مناسب در همین رابطه در اختیار ما نهاده‌اند به مراتب حجیم‌تر از حوزه‌ها و جنبه‌های دیگر مسئله‌ها و معضلات معرفت‌شناختی باستان‌شناسی بوده است.

واقعیت این است که کیمیاگری روی خاک و درگیر شدن با تلی از نهشت‌ها و انباشت‌ها و با کلنگ و دلو باستان‌شناسی کندن و کاویدن و برکشیدن و گردآوردن و برگرفتن اطلاعات و آگاهی از بسترهای خشکیده و لایه‌های به هم فشرده و دست و پنجه فشردن با انبوه ائفال فرسوده، صامت و پراکنده و اجساد و اجسام متفرق، الکن، پیچیده‌تر از آن است که به تصور آید.

اینکه آیا اساساً شواهد و قراینی که باستان‌شناسان می‌کاوند و می‌یابند یا حدس‌ها و فرض‌هایی که در ذهن می‌پرورند و همچنین فرضیه‌هایی که بنا و به‌پا می‌کنند یا مسئله‌ها یا پرسش‌هایی را که هر بار طرح و ترسیم کرده و بر دامن موضوعات مورد مطالعه خود می‌افکنند از چنان ظرفیت‌ها و قابلیت‌های لازم بهره دارند که بتوان آنها را در بوتهٔ تجربه: مشاهده و آزمون نهاد و عالمانه و روشمندانه آنها را محک زد؟

به هر رو گذشته، گذشته است. آثار نیز

شناسان آزمون‌پذیرند و ابژکتیو و تا کجا غیر تجربی، ذهنی و سوژکتیو.

اساساً رابطه فاعل شناسایی و موضوع شناخت در باستان‌شناسی و شیوه و رویه مطالعه باستان‌شناسانه چگونه است؟ چه اندازه مطالعات باستان‌شناختی استقرایی و چه اندازه قیاسی است؟ و یا اساساً مراد ما از قیاس و استقراء در مطالعات باستان‌شناختی چیست؟ و مسئله‌ها و موضوعات بسیار دیگر همه به لحاظ معرفت‌شناختی قابل طرحند و بحث و نقد و داوری.

سخن آخر آنکه باستان‌شناسی چه به لحاظ روش شناختی، چه از جنبه نوع موضوعات و همچنین نوع مسئله‌ها و حدس‌ها و فرض‌هایی که باستان‌شناسان در فرایند مطالعات باستان‌شناختی برای حصول به معرفت و وصول به پاسخ‌های مطمئن پرورده و به‌پاک‌رده‌اند، شباهت عجیب با قصه پیل در تاریکخانه در مثنوی شریف دارد. البته به شرط آنکه پیل زنده مثنوی را با پیل مرده و بقایای به جای مانده از استخوانهای فرسوده و پراکنده آن جابجا کنیم.

نتیجه:

معرفت‌شناسی باستان‌شناسی همچون

معرفت‌شناسی هیچ رشته و دانشی مآلاً از سنخ فعالیت‌های درون رشته‌ای و از تیره و تبار خود آن رشته نیست. «آرکئولوژی» یک مفهوم فلسفی‌تر از فلسفه بوده که نه همتا دارد و نه آنکه ترجمه می‌پذیرد. طی دهه‌های اخیر هم بار فلسفی و معرفت‌شناسی را به دوش گرفته و هم بار علمی و تخصصی‌تر را به صورت یک رشته و گردآوردن و فراهم آوردن فهرستی از وصف‌ها و تعریف‌های ذوقی و سلیقه‌ای بسنده کرد. معرفت‌شناسی باستان‌شناسی یعنی تفحص، نقد، تحلیل و داوری موجودیت و معنای درونی همه مواد، مصالح و عناصر موضوع شناختی، روش شناختی و کنش‌های زبانی، همگون و ناهمگون و خویشاوند و ناخویشاوندی که آن را موجودیت بخشیده‌اند.

برخی منابع کلیدی:

-Walter W.Taylor, A Study of Archeology, South Illinois University press, 1967, 1968, 1971, 1973.

-D,L.Clarke.Analytical Archaeology. London: Methuen, (1968).

- L.R.Binford.Archaeology as

press. Pp.35-44 1982.

- _____ .Philosophy and Archaeology, Academic press 1982.

- Colin Renfrew and Paul Bahn. Archaeology. Theories, Methods and practice, Thames and Hudson Ltd. London 1991.

- Ian Bapty and Tim Yates (eds) Archaeology Aafter Structuralism. London Routledge 1990.

- Even Neustupny. Archaeological method, Cambridge University press 1996.

- Robert W.Preucel and Ian Hodder (eds). Contemporary Archaeology in Theory. Blackwell Publishers 1996,1999.

- Ian Hodder (ed). Archaeological Theory Today. Politypress in association with Blackwell publishers Ltd, 2001.

پی نوشتها و منابع

۱- در باستان شناسی (آرکئولوژی) آرچه‌ها (oi archai) و لوگوس‌ها (oi logoi) یعنی عاملان و فاعلان، علتها و دلیل‌ها، اراده‌ها و

anthropology. American Antiquity 28/217-25.1962.

- _____ .An Archaeological perspective, New York: Harcourt 1972.

- _____ .(editor) For Theory Building in Archaeology New York: Academic press, 1977.

- M.Salmon. "Deductive" "Versus" "inductive" archaeology. American Antiquity 41:376-381 1976.

- _____ .What can systems theory do for archaeology? American Antiquity 43:174-183 1978.

- _____ .Reply to Lowe and Barth. American Antiquity 45:575-579.1980.

- _____ .Ascribing Function to archaeological objects. Philosophy of the Social Sciences 11:19-29,1981.

- _____ .Models of explanation: two views, In Theory and explanation in Archaeology: The Southampton conference edited by Renfrew et al.New York: Academic

4- Michel Foucault, *The Archaeology of Knowledge*. Translated by A.M. Sheridan Smith. New York: Harper Colophon, 1972.

اصل این اثر به فرانسه در تاریخ ۱۹۶۹ منتشر شده است:

- _____, *L'archéologie du savoir*, Editions Gallimard, 1969.

- _____, *The Birth of the clinic: An Archaeology of Medical perception*. Translated by A.M. Sheridan Smith. New York: vintage/Random House, 1975.

- _____, *The order of Things: An Archaeology of the Human Sciences* New York: Vintage/Random House, 1973.

همچنین برای آشنائی بیشتر با اندیشه‌های فوکو و نقش محوری که مفهوم "آرکئولوژی" یا دیرینه‌شناسی در آثار او داشته می‌تواند به ترجمه خوب آقای حسین بشیریه در رابطه با نقدهایی که هیوبرت دریفوس، پل رابینو بر آثار و افکار فوکو نگاشته‌اند رجوع کنید:

هیوبرت دریفوس، پل رابینو، میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، تهران: چاپ دوم

ادراک‌ها، اندیشه‌ها و باورها، رفتارها و کنش‌ها، نظم‌ها و نظام‌ها، انگیزه‌ها و ضرورت‌ها، هدف‌ها و مقصدها یا اساساً فرهنگ‌ها و جامعه‌ها به مثابه یک واقعیت زنده، مفقودند و منقرض. آنچه باستان‌شناسان به "تجربه" (مشاهده) با کلنگ باستان‌شناسی می‌کاوند و با دلو باستان‌شناسانه می‌بایند، اثر است و جسد آرخه‌ها و لوگوس‌های مفقود و متروک و مدفون (lost archai, lost logoi) با کلنگ و دلو باستان‌شناختی نه باورها را می‌توان کاوید نه اندیشه‌ها و رفتارها را. نه علتها و دلیلهای را، نه انگیزه‌ها و هدفها را. حرکت از داده‌های یافته‌های مشهود و مکشوف تا بوده‌های مفقود و منقرض راه‌ناهموار، پریپیچ، دشوار و درشتناکی است که می‌بایست طی و "تجربه" شود؛ هرچند در باستان‌شناسی حصول به هدف‌ها و مقصدها اغلب به نتایج مطلوب نمی‌رسد. به سخن حافظ:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند

آنقدر ای دل که توانی بکوش

2- Kostas Axelos, *Hé raclite et la philosophie*, trans; in Greek, by, D. Demetriades, Exantas, 1974/1976, p. 116.

۳- "Ζῶον λόγον ἔχον" = زئون لوگون اخون (جانور ناط [عاقل])

۵- عبارات زیر مؤید درک عمیق فوکو از باستان‌شناسی به مثابه یک رشته و دانش دانشگاهی نیز هست: "با پرهیز از اطاله کلام، می‌توان گفت تاریخ به شیوه سنتی‌اش بر تداعی رمزگشائی آثار گذشته تأکید می‌ورزد تا آنها را بصورت اسناد و شواهدی که می‌توانند سخن بگویند درآورد. آثار و بقایایی که به خودی خود گنگ‌اند و الکن، لیکن اکنون تاریخ می‌کوشد اسناد و مدارک مورد مطالعه خود را به آثار و بقایای [مادی] تحویل نموده تا هرآنچه را که از گذشته بجای مانده رمزگشایی کرده و انبوه عناصر پراکنده آنها را بصورت کلیت‌های مرتبط، منتظم و منتسب به هم درآورد."

"زمانی باستان‌شناسی بعنوان رشته‌ای معطوف به پژوهش و شناخت آثار صامت و اشیاء گنگ

و الکن و بدون متن بجای مانده از گذشته، مشتاق نیل به مقام تاریخ جهت دستیابی به گفتمانی تاریخی و معنا بود. با اندک بازی کلمات می‌توان گفت اکنون این تاریخ است که برای دستیابی به توصیف درونی آثار می‌کوشد تا باستان‌شناسی بشود."

- Michel Foucault: *L'archéologie du savoir*, Editions Gallimard, 1969, p.7

ترجمه این اثر به یونانی چنین است:

- _____ . Η ΑΡΧΑΙΟΛΟΓΙΑ ΤΗΣ ΓΝΩΣΗΣ

Trans in Greek by K.Papagiorges.

Exantas, 1987, p.16.

۶- هیوبرت دریفوس و... ص ۱۱۰